

# نمایشنامه نویسی در ایران

## از آغاز تا کنون

حسین فرخی

### قسمت ششم

#### م.ر. بختیاری

نمایشنامه: سفر

نویسنده: م.ر. بختیاری

تاریخ نگارش:

چاپ اول: فروردین ۱۳۵۸

ناشر: نشر قلم

تیراژ:

تعداد صفحات: ۴۸

قیمت: ۳۵ ریال

نمایشنامه در یک پرده

آدم‌ها: عزیز - حاجی آقا - صادق - مهندس - داراب - آزادمنش - یک نظامی - چند سیاهی لشکر

خلاصه نمایشنامه:

کارگری به نام «عزیز»، کاسبی به نام «حاج آقا»، یک روشنفکر مذهبی به نام «صادق»، یک تکنوکرات (مهندس) و روشنفکری غیر مذهبی (داراب) به همراه «یک مرد نظامی» و چند نفر دیگر در سیری قرار می‌گیرند. مقداری توشه و اتوبوسی برای حرکت آماده است. ابتدا بحث بر سر این است که چه کسی رانندگی را بعهده بگیرد. ابتدا داراب مسئولیت را می‌پذیرد و اتوبوس را با شعارها و ایده‌های چپ خود به ناکجا آباد می‌برد. تصمیم می‌گیرند راننده را عوض کنند، این بار مهندس انتخاب می‌شود. او نیز تحت تأثیر القانات «آزادمنش» که آدمی است لیبرال، به انحراف کشیده می‌شود. در پایان «صادق» رانندگی را بعهده می‌گیرد و نمایشنامه با سرودی پایان می‌پذیرد.

«سفر» و نمایشنامه‌هایی از دست، در سال‌های اول پیروزی انقلاب اسلامی به رشته تحریر در آمده‌اند، این نمایشنامه‌ها با توجه به روحیات حاکم در آن شرایط، درگیری‌های موجود بین گروه‌ها، دسته‌بندی‌ها و خط و ربط‌های گروه‌های سیاسی، شکل گرفته‌اند.

نویسنده تلاش می‌کند با بیان سمبلیک و کنایی، مسیر انقلاب را در قالب جاده‌ای که چند سرنشین در داخل اتوبوس آن را طی می‌کنند، نشان دهد. اتوبوسی که هدایت‌گری می‌خواهد برای چگونگی رفتن مسیر.

شعارهای تند سیاسی گروه‌ها، افکار سیاسیون و لیبرال‌ها و برخورد نیروهای مذهبی با آنان، چیزهایی است که در متن نمود پیدا

می‌کند.

با ورود یک روحانی و همراهی او با صادق روند انقلاب اسلامی در متن مشخص می‌شود. دستنوشته حاضر را نمی‌توان نمایشنامه قلمداد کرد. چرا که تمامی عناصری که لازمه انجام و پیدایش یک نمایشنامه است، به هیچ عنوان در این نوشته وجود ندارد.

#### هوشنگ بختیاری

نمایشنامه: بلال، سخنگوی نهضت‌الهی پیامبر(ص)

نویسنده: هوشنگ بختیاری

تاریخ نگارش:

چاپ اول: ۱۳۶۱

ناشر: جهاد دانشگاهی صنعتی شریف

تیراژ: ۵۰۰۰

تعداد صفحات: ۷۰

قیمت: ۸۰ ریال

نمایشنامه در چهار پرده

آدم‌ها: امیه - بلال - مرد عرب - عبدالرحمان - دوست ابوبکر - کاهن - راهب

خلاصه نمایشنامه:

از بعثت «بلال حبشی» برده «امیه» حضرت رسول(ص)، در اثر ارشادات یکی از صحابه به اسلام می‌گردد. امیه از مسلمان شدن بلال عصبانی است و او را به شدیدترین صورت شکنجه می‌دهد. به دستور پیامبر بلال را از امیه خریداری و آزاد می‌کنند. در جنگ بدر، امیه و پسرش توسط مسلمانان دستگیر می‌شوند. «عبدالرحمن» قصد دارد او را ننگه دارد و در مقابل فدیهای که می‌گیرد آزاد کند. بلال آن‌ها را می‌کشد. سرانجام در فتح مکه، بلال اذان می‌گوید و پس از رحلت پیامبر نیز به شام رفته و در آنجا به علت بیماری فوت می‌کند.

نمایشنامه در چهار پرده تنظیم شده است و پرده اول که تا حدودی در کش و قوس زندگی و اسلام آوردن بلال است، بقیه فاقد بافت دراماتیک می‌باشد. اکثر اتفاقات از زبان «راوی نمایش» که فردی امروزی است، تعریف می‌شود و اتفاق خاصی تا پایان به وقوع نمی‌پیوندد. شخصیت‌های نمایشنامه، اکثراً یک بعدی هستند و انگیزه و علل تحول در آنها بررسی نمی‌شود. بلال نیز فقط در پرده اول تا حدودی دارای بُعد شخصیتی است.

#### م.ا. به آذین

نمایشنامه: کاوه

نویسنده: م.ا. به آذین

تاریخ نگارش: ۱۳۵۵

چاپ اول: ۱۳۵۵

ناشر:

تیراژ:

جانشینی ضحاک می‌نشیند.  
داستان تاریخی حکومت ضحاک ماردوش، دستمایه آثار زیادی در ادبیات شده است. هم‌ا به آذین، نمایشنامه کاوه را در سال ۱۳۵۵ نوشته است. نویسنده با توجه به دیدگاه و ایدئولوژی خود مبتنی بر حکومت توده‌ها، متن را تحریر کرده و این ذهنیت آنقدر در نویسنده غلیان داشته است که از کاربرد دیالوگ‌های امروزی در متن دور نمانده است.

ارجاسب: و مرگ! سر هر چهار راه، سوک هر دیوار...

کاوه: هر روز دو جوان که به هیچ و پوچ سر می‌برند!

ارجاسب: پسر تو، برادر من... اوف (مکث) و این‌ها می‌دانی اوستا، بازوی کار است که به خاک می‌افتد

(صفحه ۹ متن)

ارجاسب: (برافروخته) پس چه؟ می‌خواهی چه بگویی؟ چه کنیم؟ دست روی دست بگذاریم و غارت و کشتار مردم را ببینیم؟ نیوم: نه، باید آمد تو میدان، ولی، نه تک تک، گروه گروه، توده توده.

ارجاسب: از کجا بیارشان. من، این گروه‌ها و توده‌های تو را. وقتی که مردم تو لاک بدبختی‌شان خزیده‌اند... وقتی مثل گوسفند سر به زیر دارند و منتظرند که ساطورکی می‌افتد پس گردن‌شان

(صفحه ۲۳ متن)

به نظر می‌رسد نویسنده، نیم‌نگاهی در قیاس شاه و ضحاک داشته و خواسته است جامعه امروزی خود را نیز تصویر کند.  
کاوه: این که تازگی ندارد، پس از سال‌ها غارت و کشتار، چشم و گوش مردم دیگر پر شده، ترسشان تا اندازه‌ای ریخته است، اما این مهم است که حتی با همین جنبش کم دامنه مردم، خودشان را مجبور دیده‌اند همچو فرمانی صادر کنند.

زریو: خوب، اینقدر چشم دارند که ببینند آتشی روشن شده و کم‌کم دارد پهن می‌شود.

کاوه: ولی باز کلک‌های دیگر خواهند زد. مراسم نیایش، سوگند وفاداری جمعی، جشن‌های یادبود و چه میدانم. چه چیزهای دیگر. تا به خیال خودشان سر مردم ساده‌دل را شیره بمالند.

در عین حال نویسنده در ترسیم شرایط اجتماع دوران ضحاک و به تبع آن، شرایط اجتماعی دوران خویش تصویری دهشتناک ارائه می‌دهد. تصویری که در آن هر کس بر کس دیگر جاسوس است. به یک مفهوم، ترس همیشه سایه‌اش را بر سر مردم گسترده است.

تعدد شخصیت‌ها در متن تا حدودی باعث شده است که نویسنده نتواند روی تک تک آنها کار کند. آدمها بیشتر در حد تیپ می‌مانند در مجموع نویسنده توانسته است حرکت کاوه آهنگر را در بستر اجتماع از نخست تا پایان به پیش ببرد و علیرغم طولانی بودن متن، به نظر می‌رسد که خواننده ارتباط لازم را با اثر برقرار می‌کند.



آدم‌ها: کاوه - ارجاسب - کارزن - گوات - فرهاد - بهرام - گودرز - تیرم - تهماسب - مهرک - زریو - کلانتر - منادی - رئیس انجمن پیشه‌وران - موبد - دبیر - پیرمرد - چند رهگذر - پاسبان‌ها - دستیاران - زن و کودکش - وهافرید - یوزن - تهمینه

خلاصه نمایشنامه:

در دوران حکومت ضحاک، ماردوش، مردم از ظلم و ستم او به تنگ آمده‌اند. هر سال هفتصد واندی جوان زیر هیجده سال را سر بریده و مغز آنها را خورش مارهای ضحاک می‌کنند. ارجاسب که زمانی شاگرد کاوه آهنگر بوده است، به تهییج کاوه در برخورد با ضحاک می‌کوشد. از سوی دیگر، پسر و گهتسم، یکی از پسران کاوه خوراک مارهای ضحاک شده است. بهرام، برادر زن کاوه، هراسان از راه می‌رسد و خبر بردن جوانی دیگر را از محله می‌دهد. هر دو از وضع موجود می‌نالند. خصوصاً بهرام از غم و اندوه خواهرش وهافرید، زن کاوه.

«پیروز و گودرز» و «زریو و «نیرم» و آسیابان و زحمتکشان شهر دور یکدیگر جمع شده‌اند تا چاره‌ای بر این ظلم و ستم ضحاک بیاندیشند. ارجاسب که جوان است و تندخو تصمیم می‌گیرد به تنهایی به نبرد با ضحاک برخیزد. دیگران عقیده دارند باید به تدریج مردم را آماده کرد. کم‌کم، کاوه نیز به جمع آنان می‌پیوندد و مبارزه وارد مرحله تازه‌ای می‌شود به حدی که ضحاک مجبور می‌شود، به جای دو جوان، هر روز یک جوان را سر ببرد و بعد هم اصلاح می‌کند که جوان هر خانواده‌ای که خورش مارهای ضحاک بشود، نامش در دفتر زرین شاهنشاهی ثبت و تا دو سال نیز از آن‌ها باج و خراج دریافت نخواهد شد.

مردم نیز به تدریج در اثر حرکت‌های گسترده کاوه و دیگران سر به اعتراض برمی‌دارند. ارجاسب و یارانش در مبارزه‌ای شکست می‌خورند و متواری می‌شوند. کاوه یاران ارجاسب را پناه می‌دهد و در جایی مخفی می‌کند، اما ارجاسب از خانه بیرون رفته و دستگیر می‌شود. در میدان شهر سر از تن ارجاسب جدا می‌کنند و همین مسئله باعث درگیری مردم و حکومت می‌شود. کاوه و دیگران می‌پذیرند به صورت فرمایشی در جمعیت پیشه‌وران شرکت کنند و عضو صنف گردند تا از این طریق ارتباط بیشتری با مردم پیدا کنند. در جلسه فرمایشی رئیس صنف پیشه‌وران مدح و ثنای شاه را می‌گویند و طوماری در حمایت از او آماده کرده است. کاوه طومار را می‌درد و فریاد اعتراض برمی‌آورد.

روز بعد کلانتر و پاسبان‌هایش به دکان کاوه آهنگر می‌ریزند و پسر او «کارن» را برای خورش مارها می‌برند. کاوه و مردم با کلانتر و پاسبان‌ها درگیر می‌شوند و مبارزه با رهبری کاوه ابعاد گسترده‌تری می‌گیرد و مردم به انتظار آمدن فریدون برای